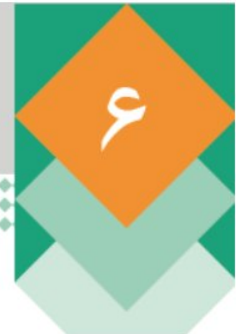


تهیه کننده: بهجت افشاری



امکان شناخت

کامل کردنی (نقطه چین ها):

- ۱- یکی از ویژگی های انسان، توانایی **شناختن** است.
- ۲- ما اشیا و پدیده های پیرامون خود را **شناسایی** می کنیم و از طریق این **شناخت** با آنها **ارتباط** برقرار کرده و از آنها استفاده می نماییم.
- ۳- همچنین می دانیم که شناخت ما به **تدریج** افزایش می یابد. ما در آغاز تولد چیزی نمی دانیم، بلکه **گام به گام** با پدیده های جهان **آشنا** می شویم.
- ۴- ما انسان ها با عمل **آموختن** و **یادگیری**، در مسیر **شناخت** بیشتر پیش می رویم.
- ۵- ما انسان ها علی رغم **گسترده** شناخت و فهم ما از جهان و خود، باز هم شناخت ما بسیار **محدود** است.
- ۶- ما، گاهی متوجه می شویم که بعضی از **دانسته های** ما **درست** نبوده و دچار **خطا** شده ایم.
- ۷- گاهی متوجه می شویم که افراد مختلف درباره موضوع **واحد** نظر ها و باور های **متفاوت** دارند و ما میکوشیم که بدانیم از میان آن نظر های متفاوت کدام **درست** و کدام **غلط** است.
- ۸- تأمل درباره مسائل مربوط به **شناخت**، به طرح **پرسش هایی** درباره آن انجامیده این قبیل سؤال ها منجر به شکل گیری دانشی به نام « **معرفت شناسی** » شده است.
- ۹- « **معرفت شناسی** » بخشی از فلسفه است که به **پدیده شناخت** می پردازد و می کوشد به این گونه پرسش ها پاسخ دهد.
- ۱۰- توجه ویژه **کانت**، فیلسوف قرن **هجدهم آلمان**، به شناخت سبب شد که شاخه « **معرفت شناسی** » فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری در دوره جدید بدان پردازند.
- ۱۱- معنا و مفهوم **معرفت** و شناخت، **روشن** است و نیازی به **تعریف** ندارد.
- ۱۲- **معرفت**، همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است.
- ۱۳- جالب است بدانیم گاهی همین امر **بدیهی** نیز، چه در گذشته و چه در زمان حاضر، **انکار** شده است.

۱۴- سوفیست ها که به علت استفاده از مغالطه های مختلف در گفت وگوها و در محاکم قضایی هر **باطلی** را **حق** جلوه می دادند.

۱۵- **گرگیاس** می گوید اولاً چیزی **وجود** ندارد. ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد برای انسان قابل **شناخت** نیست. ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، **نمی تواند** آن را به دیگری **بیاموزد** و منتقل نماید.

۱۶- پس هم **معنای معرفت** و هم **امکان** رسیدن به آن برای هر انسانی روشن است.

۱۷- و شکاکیت **مطلق**، یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته ها، امکان پذیر نیست.

۱۸- بشر به طور **طبیعی** به امکان شناخت خود و پدیده های دیگر **بالور** دارد و وجود اشتباه را به معنای **ناتوانی** در کسب معرفت تلقی نمی کند.

۱۹- دانش ما درباره کیهان و سیاره ها پیوسته هم در حال **تکمیل** و هم **تصحیح** است.

۲۰- **پیشرفت** دانش، خود دلیلی بر **توانایی** بشر برای رسیدن به معرفت است.

۲۱- در گذشته برخی از مباحث **معرفت شناسی** در ضمن مباحث **فلسفی** طرح می شد.

۲۲- امروزه به علت طرح پرسش های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه های گوناگون، این بخش از فلسفه به صورت شاخه مستقلی درآمده که «**معرفت شناسی**» یا «**نظریه معرفت**» می گویند.

صحیح و غلط:

۱- ما در آغاز تولد چیزی نمی دانیم، بلکه گام به گام با پدیده های جهان آشنا می شویم. = **صحیح**

۲- پیشرفت دانش، خود دلیلی بر توانایی بشر برای رسیدن به معرفت است. = **صحیح**

۳- دانش ما درباره کیهان و سیاره ها به یکباره کامل شده است. = **غلط**

۴- شکاکیت مطلق، یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته ها، امکان پذیر است. = **غلط**

۵- شناخت ما انسان ها از انسان و جهان بسیار نا محدود است. = **غلط**

۶- دانش ما درباره کیهان و سیاره ها پیوسته هم در حال تکمیل و هم تصحیح است. = **صحیح**

۷- هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به آن برای هر انسانی روشن است. = **صحیح**

۸- **گرگیاس** می گوید هر چیزی وجود دارد و برای انسان قابل شناخت است. = **غلط**

۹- امر بدیهی نیز، چه در گذشته و چه در زمان حاضر، انکار شده است. = **صحیح**

۱۰- انسان ها با عمل آموختن و یادگیری، در مسیر شناخت بیشتر پیش می روند. = **صحیح**

کشف ارتباط:

کدامیک از گزینه های ستون «ب» به گزینه های ستون «الف» مربوط است؟

«الف» {سؤالات}	«ب» {پاسخ ها}
----------------	---------------

۱- معتقد است چیزی وجود ندارد.	شکاکیت مطلق=۴
۲- بخشی از فلسفه است که به پدیده شناخت می پردازد.	سوفیست ها=۵
۳- یکی از ویژگی های انسان.	گرگیاس=۱
۴- شک در اصل دانستن و همه دانسته ها	پیشرفت=۶
۵- هر باطلی را حق جلوه می دادند.	کانت=۷
۶- دلیلی بر توانایی بشر برای رسیدن به معرفت است.	معرفت شناسی=۲
۷- فیلسوفی که به شناخت توجه بیشتری داشت.	توانایی شناختن=۳

سوالات تشریحی:

۱- یکی از ویژگی های انسان، توانایی شناختن است. آن را شرح دهید.

یکی از ویژگی های انسان، توانایی شناختن است. ما اشیا و پدیده های پیرامون خود را شناسایی می کنیم و از طریق این شناخت با آنها ارتباط برقرار کرده و از آنها استفاده می نماییم. ما اشیا و افراد را می بینیم، صدای آنها را می شنویم و بسیاری از ویژگی های دیگر آنها را درک می کنیم. اینکه ما با دیگری سخن می گوئیم، اینکه به سمت چیزی می رویم یا از چیزی دور می شویم و اینکه می کشیم از خطرها فاصله بگیریم همه اینها نشانه توانایی ما در دانستن است.

۲- ویژگی های شناخت در انسان را بنویسید.

الف- شناخت ما به تدریج افزایش می یابد. ما در آغاز تولد چیزی نمی دانیم، بلکه گام به گام با پدیده های جهان آشنا می شویم.

ب- ما انسان ها با عمل آموختن و یادگیری، در مسیر شناخت بیشتر پیش می رویم.

ج- ما انسان ها علی رغم گستردگی شناخت و فهم ما از جهان و خود، باز هم شناخت ما بسیار محدود است.

د- ما، گاهی متوجه می شویم که بعضی از دانسته های ما درست نبوده و دچار خطا شده ایم.

ی- گاهی متوجه می شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوت دارند و ما می کشیم که بدانیم از میان آن نظرها تفاوت کدام درست و کدام غلط است.

۳- چه پرسش هایی درباره مسائل مربوط به شناخت، وجود دارد؟

تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، به طرح پرسش هایی درباره آن انجامیده است؛ پرسش هایی از این قبیل که: شناخت چیست؟ آیا شناخت اساساً ممکن است؟ شناخت های ما تا چه اندازه ارزش دارند؟ راه های شناخت کدام اند؟ حدود و قلمرو شناخت چقدر است؟ چرا میان شناخت افراد از یک موضوع تفاوت وجود دارد؟

۴- «معرفت شناسی» یا «نظریه معرفت» را تعریف کنید.

تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، به طرح پرسش هایی درباره آن انجامیده این قبیل سؤال ها منجر به شکل گیری دانشی به نام « معرفت شناسی » شده است.

« معرفت شناسی » بخشی از فلسفه است که به پدیده شناخت می پردازد و می کوشد به این گونه پرسش ها پاسخ دهد.

۵- نقش و توجه ویژه کانت به موضوع معرفت باعث چه چیزی شد؟

توجه ویژه کانت، فیلسوف قرن هجدهم آلمان، به شناخت سبب شد که شاخه « معرفت شناسی » فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری در دوره جدید بدان بپردازند.

۶- در گذشته مباحث معرفت شناسی چگونه طرح می شد ؟ امروزه چگونه طرح می شود؟

در گذشته برخی از مباحث معرفت شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می شد اما امروزه به علت طرح پرسش های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه های گوناگون، این بخش از فلسفه به صورت شاخه مستقلی درآمده که «معرفت شناسی» یا «نظریه معرفت» می گویند.

۷- چیستی معرفت را توضیح دهید.

معنا و مفهوم معرفت و شناخت، روشن است و نیازی به تعریف ندارد. وقتی که از کودکی می پرسیم می دانی توپت کجاست و او می گوید آری، می دانم نسبت به معنای می دانم آگاه است. اگر ابهامی هم از جهت کلمه و لغت باشد، حداکثر با بیان معادلی ابهام رفع می شود؛ مثلاً می گوییم معرفت، همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است.

۸- امکان معرفت را شرح دهید.

امکان معرفت و شناخت یک امر بدیهی و روشن است و نیازی به تحقیق و پیدا کردن دلیل ندارد. همین که ما با طرف مقابل خود صحبت می کنیم، یا لیوان آبی را برمی داریم و می نوشیم، یا از عمل کسی خوشحال یا عصبانی می شویم، گویای آن است که ما به امکان شناخت خود پی برده ایم. آری اگر رفتاری غیر از این از ما سر می زد، می توانستیم بگوییم که در توانایی دانستن خود شک داریم. پس هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به آن برای هر انسانی روشن است و شکاکیت مطلق، یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته ها، امکان پذیر نیست.

۹- چه کسانی امکان معرفت و توانایی رسیدن به حقیقت را توسط انسان قبول نداشتند و چرا؟

سوفیست ها که به علت استفاده از مغالطه های مختلف در گفت و گوها و در محاکم قضایی هر باطلی را حق جلوه می دادند، به تدریج به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد و نمی تواند به علمی که مطابق با واقع باشد، برسد.

۱۰- نظر گرگیاس را درباره امکان معرفت بنویسید.

گرگیاس می گوید:

اولاً چیزی وجود ندارد.

ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد. برای انسان قابل شناخت نیست.

ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی تواند آن را به دیگری بیاموزد و منتقل نماید.

۱۱- پیشرفت بشر به چند صورت در حال انجام است؟

۱- از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید در مورد عناصر و پدیده های جهان و گشودن شاخه های جدید دانش.

۲- از طریق پی بردن به اشتباهات گذشتگان و تصحیح آنها

به این چند گزاره توجه کنید: ابتدا بگویید کدام یک از این گزاره ها درست است؟ سپس آنها را با هم مقایسه کنید و ببینید که کدام گزاره با کدام گزاره سازگار و کدام گزاره با کدام گزاره ناسازگار است. انسان می تواند اشیا را بشناسد.

عبارت «همان گونه که هستند» را ندارد. اما جمله دوم و سوم این قید را دارند.

انسان می تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.

جمله دوم با جمله اول سازگار است، زیرا در جمله دوم قید « همان گونه که هستند » اضافه شده که جنبه توضیحی دارد. و الّ هرکس که می گوید انسان می تواند اشیا را بشناسد، منظورش «همان گونه که هستند » می باشد و اگر جور دیگر بشناسد، نشناخته است.

انسان نمی تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.

جمله سوم با جمله دوم ناسازگار است. حال، این جمله با جمله اول چه نسبتی دارد؟ آیا با جمله اول هماهنگ است یا مخالف؟ ممکن است کسی بگوید جمله اول با هر دو جمله هماهنگ است. هماهنگی آن با جمله دوم روشن است. اما درباره هماهنگی آن با جمله سوم بدین صورت است که در جمله اول فقط آمده که انسان می تواند اشیا را بشناسد، خواه همان گونه که هستند و خواه غیر همان گونه که هستند. پس جمله اول با این جمله سازگاری دارد.

اما حقیقت این است که وقتی کسی می گوید انسان می تواند اشیا را بشناسد، اصولاً منظورش آن است که یک شیء را همان گونه که هست می تواند بشناسد. اگر غیر همان طوری که هست بشناسد، آن را نشناخته. انسان فقط می تواند همین امور محسوس و قابل تجربه حسی را بشناسد. و چیز دیگری را به جای آن شناخته است؛ مثلاً اگر بگوید آن موجودی که از دور می آید «اسب» است. و بعد معلوم شود که «گاو» بوده، آن را نشناخته و اشتباه کرده است.

شناخت انسان می تواند خطا و اشتباه باشد.

اگر کسی جمله چهارم را انتخاب کند، این جمله با جمله اول و دوم سازگار است اما با جمله سوم سازگار نیست، زیرا وقتی می گوئیم انسان می تواند خطا بکند، معنایش این است که: می تواند اشیا را بشناسد، در ضمن، ممکن است خطا هم بکند.

شناخت انسان همواره خطا و اشتباه است.

اگر کسی جمله پنجم را انتخاب کند، لازمه اش این است که جمله سوم را هم بپذیرد و جملات اول، دوم و چهارم را انکار کند.

انسان فقط می تواند همین امور محسوس و قابل تجربه حسی را بشناسد.

جمله ششم وارد محدوده علم شده است و کسی که محدوده شناخت را معین می کند، اصل شناخت نکات آموزشی و مسیر تدریس را پذیرفته است. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است و یک دانش آموز می تواند هر چهار جمله را انتخاب کند. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است و یک دانش آموز می تواند هر چهار جمله را انتخاب کند.

انسان در شناخت امور محسوس هم همواره خطا می کند.

جمله هفتم در مقابل جمله ششم است و چون لفظ «هم» در آن آمده، معنایش آن است که انسان همواره خطا می کند، حتی در امور محسوس، پس این جمله با جمله سوم و پنجم هماهنگ است.

انسان علاوه بر امور محسوس، امور نامحسوس را هم می تواند بشناسد.

جمله هشتم که توانایی انسان بر امور محسوس و نامحسوس را می پذیرد، با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است. اما با جملات سوم و پنجم و هفتم به طور کلی سازگار نیست. اما با جمله ششم، کلمه «فقط» که در جمله آمده سازگار نیست و در هر دو جمله امکان شناخت امور محسوس پذیرفته شده است.

تفکر

۱- بسیار پیش آمده که ما یک مسئله ریاضی را حل کرده ایم، اما بعد متوجه شده ایم که در حل آن مسئله راه را اشتباه رفته ایم. سپس راه دیگری را انتخاب کرده و به پاسخ صحیح رسیده ایم. اینکه انسان می تواند به خطای خود پی ببرد نشانه چیست؟

تشخیص خطای خود و تصحیح آن: در این مسئله توجه دانش آموزان به یک نکته ظریف جلب شده است. درست است که ما خطا می کنیم. اما در عین حال می توانیم به همین خطای بپریم و این، خود، دلیلی بر توانایی انسان برای شناختن است. علاوه بر این، انسان خطای خود را تصحیح می کند؛ یعنی دانش بعدی خود را با دانش قبلی مقایسه می کند و متوجه می شود که این دانش نسبت به دانش قبل درست است.

۲- بسیار پیش آمده که ما در موضوعی با فردی دیگر اختلاف نظر داشته باشیم و هر دو تلاش کنیم به کمک استدلال و توضیح، طرف مقابل را به دیدگاه خود نزدیک کنیم. این تلاش نشانه پذیرش چه حقیقتی است؟

یکی اینکه: دو فردی که دو نظر درباره یک موضوع دارند، هر دو قبول دارند که یکی از این دو نظر درست است، نه هر دو. البته ممکن است هر دو اشتباه باشند.

دوم اینکه: هر دو قبول دارند که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی این نظرات هست.

سوم اینکه: هر دو می دانند که می توانند دیدگاه درست خود را به دیگری انتقال دهند و به او اثبات کنند که نظرش صحیح نیست و نظر طرف مقابل صحیح است.

چهارم اینکه: بالاخره هر دو قبول دارند که امکان شناخت برای انسان هست.

حل یک مسئله*

گذشتگان چنین می اندیشیدند که رنگ یکی از خواص و ویژگی های هر جسم است؛ یعنی یک جسم، همان طور که طول و عرض و ضخامت دارد، یکی از رنگ ها را هم دارد. امروزه درباره رنگ اجسام اختلاف نظرهایی پدید آمده است. مهم ترین اختلاف این است که آیا اشیا واقعا به همان رنگی هستند که ما می بینیم؟ برخی فیزیک دان ها گفته اند: نه؛ زیرا ممکن است یک چیز در دو حالت و از دو زاویه متفاوت با دو رنگ مختلف دیده شود. عده ای از همین اختلاف نظر نتیجه گرفته اند که انسان توانایی شناخت پدیده ها را ندارد. آیا می توان از این نمونه نتیجه گرفت که امکان شناخت اشیا برای انسان نیست؟

از وجود اختلاف نظر درباره یک موضوع، ممکن است کسی این نتیجه را بگیرد که انسان توانایی تشخیص درست واقعیات را ندارد. اما اگر به نوع رفتار انسان در این موارد نظر کنیم، درمی یابیم که انسان واقعا توانایی درک حقایق را دارد. در همین مثال ذکر شده، نکات زیر قابل ذکر است:

الف) دانشمندان کنونی دریافته اند که دیدگاه دانشمندان قبلی درست نبوده است و همین دریافت، قدمی رو به جلو است.

ب) برخی از امور واقعیت پیچیده ای دارند و ممکن است شناخت دقیق آنها سال ها و یا قرن ها طول بکشد.

ج) تلاش دانشمندان برای رفع همین اختلاف نشانه آن است که گرچه با یک مسئله مشکل مواجه اند، اما بالاخره روزی مشکل حل خواهد شد.

به کار بندیم*

۱- نمونه هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تکمیل دانش قبلی صورت گرفته باشد.

تردیدی نیست که علوم، روبه توسعه و افزایش است و تحقیقات دانشمندان هرروز فصل جدیدی در هر یک از علوم باز می کند و یا علم جدیدی را در صحنه علوم وارد می کند. از روز اول هیچ یک از علوم به این وسعت که امروز هست نبود بلکه به تدریج که از عمر تمدن بشر گذشته در اثر کوشش های دانشمندان، علوم توسعه تدریجی پیدا کرده اند؛ برای مثال دانش هواپیماسازی، دانش موشک سازی و ... در هر دوره نسبت به دوره قبل خود تکمیل و توسعه پیدا کرده اند.

۲- نمونه هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تصحیح دانش قبلی رخ داده باشد.

فیزیک دانی دانمارکی به نام نیلز بور در سال ۱۹۱۳ مدلی از اتم را ارائه کرد که تحت عنوان مدل اتمی بور شناخته می شود. در حقیقت او مدل اتمی رادرفورد را اصلاح کرد. پیش تر، رادرفورد بیان کرده بود که اتم از هسته ای با بار مثبت تشکیل شده که بارهای منفی یا همان الکترون ها اطراف آن قرار از اتم، تصویری از اتم ارائه کرد که امروز « رادرفورد » دارند. نیلز بور با رفع کردن محدودیت های توصیف در ذهن ماست.

طبق مدل اتمی بور، الکترون ها در مسیر ثابتی اطراف هسته، تحت عنوان اوربیتال در حال حرکت هستند.

۳- چرا کسی که گرفتار شک مطلق در شناخت می شود و می گوید هیچ شناختی ممکن نیست، خودش به امکان شناخت اقرار کرده است؟

زیرا اقتضای شکاکیت مطلق تعلیق حکم است. شکاک مطلق مجاز به صدور حکم نیست اما وقتی می گوید هیچ شناختی ممکن نیست برای توجیه شکاکیت خود به استدلال و حکم متوسل شده است. صدور حکم « هیچ شناختی ممکن نیست. » از سوی شکاک مطلق همانند آن است که فرد لالی فریاد برمی آورد که « من لال هستم » لذا این تناقض نشان می دهد که هیچ شکاک مطلق وجود ندارد، چون خود به امکان شناخت اقرار کرده است.